



دکتر محسن رنائی

# کلاس توسعه یعنی

## کلاس نقاشی

عضو هیأت علمی گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان

دریچه: این نوشتار بخش‌های برگزیده از متن سخنرانی دکتر محسن رنائی (استاد اقتصاد دانشگاه اصفهان و نویسنده کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه‌آتمی ایران») است که با عنوان «سرود توسعه در کوچه‌های نیشابور» در ۲۴ مهرماه ۱۳۹۳ در شهر نیشابور در همایش «آرمانشهر نیشابور» ایراد شده است. رنائی در این سخنرانی، به بازگشایی مفهوم توسعه پرداخته است. دریچه، بخش‌های برگزیده این سخنرانی را که به طور عمده به بازشناسی مفهوم توسعه پرداخته انتخاب کرده است و منتشر می‌کند.

### مقدمه

توسعه چیست؟ این سؤالی است که ۳۵ سال است پاسخی به آن ندادیم. در واقع ما در سالهای پس از انقلاب هنوز به این دو پرسش، پاسخ روشنی نداده‌ایم: توسعه چیست؟ و توسعه می‌خواهیم یا نه؟ با آنکه پنج برنامه توسعه در این سالها داشته‌ایم، نگاه که می‌کنیم می‌بینیم نظام تدبیر و ساختار سیاسی ما هنوز پاسخ این دو پرسش را به صراحت و روشنی نداده است که اگر داده بود، امروز توسعه سرنوشت دیگری داشت و ما امروز نباید جمع می‌شدیم که از نداشته‌های توسعه سخن بگوییم، بلکه از داشته‌ها سخن می‌گفتیم.

توسعه نه ساختن کارخانه است، نه تأسیس فرودگاه، نه داشتن انرژی اتمی، نه سوار شدن خودروهای شیک. اینها همه مظاهر توسعه است که هم می‌شود خرید، هم می‌شود دزدید و هم می‌شود کپی برداری کرد. توسعه از مغزها شروع می‌شود. نطفه توسعه در ذهن‌ها کاشته می‌شود. آنچه در این سی و پنج سال ما دنبالش بودیم و هنوز هم هستیم «رشد» است،



توسعه نه ساختن کارخانه است، نه تأسیس فرودگاه، نه داشتن انرژی اتمی، نه سوار شدن خودروهای شیک. اینها همه مظاهر توسعه است که هم می شود خرید، هم می شود دزدید و هم می شود کپی برداری کرد. توسعه از مغزها شروع می شود. نطفه توسعه در ذهنها کاشته می شود. آنچه در این سی و پنج سال ما دنبالش بودیم و هنوز هم هستیم «رشد» است، «پیشرفت» است، «توسعه» نیست.

«پیشرفت» است، «توسعه» نیست. «پیشرفت» یا «رشد»، لباس توسعه است، ظاهر توسعه است. واقعیت و ماهیت توسعه، اول در مغزها رخ می دهد و سپس به رفتارها منتقل می شود. بگذارید تا مفهوم توسعه را با بیان نمادین یک واقعه تاریخی شروع کنیم. در سال ۱۳۵۵ ژنرال دستن رئیس جمهور فرانسه به ایران سفر می کند، شاه شخصاً به استقبالش می رود. در مسیر، اتومبیل شاه از بهترین خیابانهای تهران عبور می کند. خیابانهایی که تازه جدول کشی و گلکاری شده اند. در مسیر، شاه درباره سومین کتابش یعنی «به سوی تمدن بزرگ»، سخن می گوید. می گوید که ما می خواهیم تا ۱۰ سال آینده به ژاپن برسیم و از برنامه های آینده خود برای کشور سخن می گوید. در میانه سخن شاه، ناگهان ژنرال دستن می گوید که: اعلیحضرت گمان نمی کنند که در کشوری که مجبور است دور گله و چمن های خیابان هایش نرده و زنجیر بکشد، سخن گفتن از این برنامه ها و طرح ها کمی زود است؟ این سؤال ژنرال دستن خیلی اساسی است. راستی آیا جامعه ای که هنوز نمی داند نباید از روی چمن ها و گل های وسط خیابان رد شود، در خیابان هایش چمن کاری و گلکاری لازم دارد؟ آیا نباید هزینه گلکاری خیابان را فعلاً در جای دیگری که برای این جامعه ضروری تر و بنیادی تر است صرف کنیم؟ در واقع مفهوم سؤال ژنرال دستن این است که آیا فکر نمی کنید پیش از این برنامه های بلندپروازانه اقتصادی، کارهای دیگری باید بکنید؟ همین سؤال، سؤال مهم توسعه ای است. در واقع توسعه وقتی رخ می دهد، دیگر شما نیازی ندارید که دور گل های خیابان، نرده بکشید، یعنی خود گل می شود نرده و می رود در ذهن شما. به گل که نگاه می کنید می دانید که ما یک کوزه گل ۱۰ هزار تومانی را در باغچه خیابان بکاریم و بعد مجبور باشیم برای حفاظت از آن ۲۰۰ هزار تومان خرج نرده کشی اطراف آن بکنیم؟ در جامعه ای که شما مجبورید برای حفاظت از یک گل ده هزار تومانی، ۲۰۰ هزار تومان خرج کنید بهتر است نه آن گل کاشته شود و نه آن نرده نصب شود و پول هر دو برود صرف تحولات دیگری شود که باید در ذهن و الگوهای رفتاری این جامعه رخ دهد.

در واقع توسعه وقتی وارد ذهن و رفتار ما می شود، باید برخی هزینه ها منتفی شود، توسعه خیلی از هزینه های زاید را کاهش می دهد، اما اگر توسعه در ما درونی نشود، رشد و پیشرفت فیزیکی و مادی، الزاماً رضایت و آرامش برای مردم

نمی آورد. راستی چه معنی می دهد که یک زمانی پس از جنگ ما آنقدر فرودگاه ساختیم که تعداد فرودگاههایمان از تعداد هواپیماهایمان بیشتر شد؟ در حالی که هنوز جامعه ما نیاز به آن همه فرودگاه نداشت و هنوز هم در برخی از آن فرودگاهها پرواز انجام نمی شود. چرا چنین کردیم؟ چون رشد مادی و اقتصادی برای ما به ایدئولوژی تبدیل شده بود. یعنی می خواستیم به هر قیمتی رشد کنیم و رشدمان را به رخ دیگران بکشیم و در واقع توسعه را چیزی جز پیشرفت ظاهری اقتصادی و فیزیکی نمی دیدیم.

ایدئولوژی وقتی است که ما به پندارهایی باور داریم که علت دارند نه دلیل و آن پندارها را نه تنها درست می دانیم، بلکه برای دیگران هم مفید و لازم الاجرا می دانیم. تا زمانی که پندارهایمان را الزاماً درست و یا برای دیگران لازم الاجرا ندانیم، آن پندارها یا علم است یا باورهای غیر ایدئولوژیک، اما وقتی که هم به چیزهایی باور داشتیم و هم معتقد شدیم که آن باورها حق است و هم برای خودمان مأموریت قایل شدیم که آن حق را به دیگران تسری دهیم و اگر لازم شد از روش های قهری به دیگران تحمیل کنیم، این باور می شود ایدئولوژی. رشد یا پیشرفت همواره برای سیاستگذاران ما - چه قبل و چه بعد از انقلاب - به یک ایدئولوژی تبدیل شده بود که به هر قیمتی می خواستند به آن دست یابند. این باورهای ایدئولوژیک در مورد رشد اقتصادی بارها موجب چه خطاهایی که نشده است و همچنان دارد تکرار می شود. یک روز به سوی دروازه های تمدن بزرگ، یک روز سدسازی انبوه، یک روز فرودگاه سازی انبوه، یک روز قدرت اتمی شدن، یک روز قدرت اول اقتصادی در منطقه شدن و نظایر اینها. همین الان این شیوه در مورد تأسیس کارخانه های پتروشیمی در کشور دارد تکرار می شود و چه آسیب هایی که این نگاه مکانیکی به توسعه، به ما و به اقتصاد ما نزده است.

### توسعه یک تحول ذهنی است

در واقع توسعه یک تحول درونی و ذهنی است که از خانه، مدرسه و مهمتر از همه از مادران شروع می شود. اگر مقامات سیاسی ما با هم گفت و گوی انتقادی جدی ندارند و امور را به تعارف برگزار می کنند و وقتی هم نسبت به یکدیگر انتقاد دارند آن را از پشت تربیون ها و در سخنرانی هایشان مطرح می کنند، به این معنی است که این توانایی را ندارند که با

برگزار شود، اثرش بر توسعه نسل بعدی ما از همه کلاس‌های دیگر حتی ریاضی و فیزیک و شیمی بیشتر است. برای درک اهمیت این کلاس، بگذارید تا دو کلاس نقاشی را مقایسه کنیم. در ایران معمولاً معلم نقاشی دبستان وارد کلاس که می‌شود می‌گوید بچه‌ها دفتر نقاشی و مدادرنگی‌هایتان را آماده کنید، بعد یک گل روی تابلو می‌کشد و می‌گوید بچه‌های عزیز این گل را بکشید. او با این کار در واقع به بچه‌ها می‌گوید که اولاً از من تقلید کنید و گلی مثل گل من بکشید، ثانیاً هر کس خودش به تنهایی این گل را بکشد یعنی انفرادی کار کردن را آموزش می‌دهد.

در مقابل، یک معلم نقاشی مثلاً در کانادا در ساعت نقاشی، یک کاغذ بزرگ و یک سبد به کلاس می‌برد و روی میز وسط کلاس می‌گذارد. بعد می‌گوید بچه‌های عزیز مدادرنگی‌هایتان را توی این سبد بریزید. همه بچه‌ها سختشان است که مدادرنگی‌های خود را بریزند روی مدادهای دیگران. با خود می‌گویند مدادرنگی‌های ما گم می‌شود، بقیه از آنها استفاده می‌کنند و مستهلک می‌شود و نظایر این نگرانی‌ها، اما معلم می‌گوید چاره‌ای ندارید که چنین کنید، اگر می‌خواهید در کلاس نقاشی شرکت کنید، باید مدادرنگی‌هایتان را بریزید در این سبد. در واقع دانش‌آموزان با این کار سرمایه‌گذاری مشترک را یاد می‌گیرند. برای سرمایه‌گذاری مشترک باید تمرین کنیم، باید بپذیریم که بخشی از حق مالکیت ما در سرمایه‌گذاری مشترک از دست می‌رود و دیگران هم در مالکیت ما می‌توانند تصرف کنند و در مورد آن تصمیم بگیرند. نقطه آغاز هر شراکت و هر شرکتی همین است که اعضا بتوانند بپذیرند که سرمایه‌ای که به شرکت می‌آورند از سلطه آنها خارج می‌شود و به کنترل جمعی یا مدیریت شرکت در می‌آید. و چنین چیزی پذیرش و تحمل می‌خواهد. اگر این آموزش را بچه‌ها در مدرسه نبینند در بزرگسالی به جای آنکه با مشارکت با هم یک کارخانه عظیم تأسیس کنند، هر کدام می‌روند یک کارخانه کوچک راه‌اندازی می‌کنند. چون می‌خواهند احساس استقلال در مالکیت خود را حفظ کنند، چون از کودکی کار مشترک و سرمایه‌گذاری مشترک را نیاموخته‌اند.

بعد معلم می‌گوید حالا همه با همکاری یکدیگر یک گل روی این کاغذ بکشید. خوب حالا برای بچه‌ها این سؤال پیش می‌آید که چه گلی بکشیم؟ و کی بکشد؟ باید با هم گفت‌وگو کنند در مورد اینکه اکنون فصل چه گلی است و روی گل مورد نظر توافق کنند. اگر زمستان است فصل گل نرگس است، اگر بهار است فصل گل رز است و در این مورد بحث کنند. بنابراین بچه‌ها با این کار، گفت‌وگو را تمرین می‌کنند. صحبت کردن در جمع را تمرین می‌کنند، شنیدن سخنان و ایده‌های دیگران را تمرین می‌کنند. خوب حالا که پس از گفت‌وگو مثلاً توافق کردند که گل نرگس بکشند، چه کسی بکشد؟ ممکن است هر کدامشان بخواهد کل گل را بکشد و سهمی برای بقیه نگذارد یا برخی بخواهند از زیر کار در بروند. در این حالت آنها توافق می‌کنند که مثلاً یک نفر مسؤول تقسیم کار بشود و بخش‌هایی از کار را به افراد دیگر واگذار کند. یعنی به یکی بگوید تو کوزه را بکش، تو تنه را بکش، تو شاخه‌ها را بکش، تو برگ‌ها را بکش، تو گلبرگ‌ها را

هم دور یک میز بنشینند و در مورد مسائل ملی، آنقدر صحبت و بحث و جدل و دعوا بکنند که به جمع‌بندی برسند و بعد همه بروند روی آن جمع‌بندی مورد توافق، عمل کنند. این ناتوانی در همه سطوح وجود دارد. خیلی از ما وقتی می‌خواهیم شرکتی تأسیس کنیم به تنهایی اقدام می‌کنیم و می‌گوییم «اگر شریک خوب بود خدا هم شریک داشت»، بعد می‌بینیم بیش از ۹۵ درصد بنگاه‌ها و شرکت‌های ما کوچک مقیاس‌اند، یعنی زیر ده نفر کارکن دارند و می‌بینیم اکنون ما در ایران هیچ بنگاه خصوصی ایرانی که ۱۰۰ ساله شده باشد نداریم. در حالی که هم اکنون ژاپن ۱۰۰ هزار بنگاه دارد که طول عمر بنگاه‌ها از طول عمر مؤسسان آنها بیشتر است. چرا ما نمی‌توانیم دهها سال با عنوان شریک با هم کار کنیم و بنگاه‌ها یا کارخانه‌هایمان را به نسل بعد منتقل کنیم؟ چون ما در ذهن‌ها و باورهایمان مشکل داریم. در این حدود هفتاد سالی که در ایران برنامه‌ریزی دولتی داشته‌ایم، همواره توسعه را در بیرون جست‌وجو کردیم و همواره توسعه را در اجرای پروژه‌های فیزیکی مثل سد و کارخانه و راه و راه‌آهن، فرودگاه و ذوب‌آهن دیده‌ایم. در حالی که در کنار این اقدامات باید برای تحولات توسعه‌ای در ذهن‌ها و رفتارهای خودمان و فرزندمان هم سرمایه‌گذاری می‌کردیم.

داگلاس نورث برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۹۳ میلادی می‌گوید اگر می‌خواهید بدانید که کشوری توسعه می‌یابد یا نه اصلاً سراغ فناوری، کارخانه، ماشین‌ها و ابزارهایی که استفاده می‌کند، نروید. اینها همه را به راحتی می‌توان خرید یا دزدید یا کپی برداری کرد. خیلی راحت می‌توان نفت فروخت و همه اینها را وارد کرد. می‌گوید برای دیدن ظرفیت توسعه، بروید در دبستان‌ها و پیش‌دبستانی‌ها ببینید آنجا بچه‌ها را چگونه آموزش می‌دهند. مهم نیست چه چیزی آموزش می‌دهند، بلکه ببینید چگونه آموزش می‌دهند. اگر کودکان شما را پرسشگر، خلاق، صبور، نظم‌پذیر، خطرپذیر، دارای روحیه گفت‌وگو و تعامل، و دارای روحیه مشارکت جمعی و همکاری بار می‌آورند، اینها انسان‌ها و شخصیت‌هایی خواهند شد که در بزرگسالی می‌توانند توسعه ایجاد کنند. در واقع مدیر توسعه‌ای، مدیری است که صبر دارد، مدارا دارد، همکاری می‌داند، خلاق است، خطرپذیر است، تقسیم کار و تفویض اختیار بلد است، گفت‌وگو بلد است، نقدپذیر است و نظایر اینها. اگر بچه‌های امروز ما در مدارس این‌گونه بار نمی‌آیند مطمئن باشیم با نسل بعدی هم توسعه رخ نمی‌دهد.

### آموزش توسعه یا کلاس نقاشی؟

معمولاً ما فکر می‌کنیم کلاس نقاشی برای این است که بچه‌ها نقاشی یاد بگیرند. آخر با دو ساعت در هفته مدادرنگی استفاده کردن و با معلمانی که خودشان نقاشی نمی‌دانند چه کسی نقاشی یاد می‌گیرد؟ در واقع کلاس نقاشی، کلاس تمرین توسعه است. به نظر من مهمترین کلاس‌هایی که هر فردی در طول دوره آموزش خود از دبستان تا دانشگاه می‌بیند، کلاس‌های نقاشی، کاردستی و ورزش است. اگر این کلاس‌ها خوب و درست و مطابق اهدافی که برای آنها تعریف شده

برای ایجاد توسعه لازم است بعد ذهنی و رفتاری آن هم رخ دهد. همان چیزی که جامعه‌شناسان به آن «مدرنیت» یا نوگرایی می‌گویند. هر کشوری تا زمانی که منابعی رایگان مثل نفت دارد که به اقتصادش تزریق کند، می‌تواند بعد مادی توسعه یعنی رشد اقتصادی را افزایش دهد، اما به محض اینکه آن منابع رایگان نباشد، بعد مادی یک جایی متوقف می‌شود. اگر بعد ذهنی و رفتاری متناسب با بعد مادی و رفاهی ارتقا نیابد، برای تداوم رشد اقتصادی باید پی در پی از خارج از سیستم منابع تازه‌ای به آن تزریق کنیم.

بکش و الی آخر. به این ترتیب بچه‌ها سلسله‌مراتب و تقسیم کار را می‌پذیرند. پذیرش سلسله‌مراتب و پذیرش اینکه من بخشی از آزادی عمل خود را در همکاری با گروه از دست بدهم، یک توانمندی است که از طریق آموزش به ما منتقل می‌شود. باز در مورد رنگ گل بچه‌ها می‌پرسند، حالا کی رنگ کند؟ و اجزای گل چه رنگی باشد؟ باز باید گفت و گو کنند، تقسیم کار کنند و خلاقیت خود را برای انتخاب رنگ به کار بگیرند. به همین ترتیب وقتی یکی از بچه‌ها دارد سهم کار خودش را انجام می‌دهد، بقیه باید کنار بایستند و تماشا کنند. بنابراین بچه‌ها صبوری در کار گروهی و مدارا با دیگران را تمرین می‌کنند. حالا اگر یکی از بچه‌ها تصمیم بگیرد که گلبرگ‌ها را به رنگ آبی درآورد، باید خطر کند چون ممکن است کل کار بچه‌ها را خراب کند، بنابراین با این کار خطرپذیری را تمرین می‌کند و یاد می‌گیرد و در عین حال اگر خراب شد با نقد دوستانش هم روبه‌رو می‌شود و ظرفیت نقدپذیری‌اش بالا می‌رود. بنابراین با یک کلاس نقاشی، بچه‌ها مشارکت، همکاری، گفت‌وگو، تعامل، صبر، تقسیم کار، نظم‌پذیری، نقدپذیری، سلسله‌مراتب، خطرپذیری و خلاقیت و مدارا را یکجا تمرین می‌کنند و با هم می‌آموزند.

حرفی که نورث می‌زند این است که متدولوژی آموزش، یعنی روش آموزش کودکان، مشخص می‌کند که این بچه‌ها بعداً می‌توانند در بزرگسالی و در جامعه بزرگتر به گونه‌ای رفتار کنند که توسعه ایجاد شود یا نه؟ بنابراین خیلی مهم نیست که بچه‌ها چه چیز یاد می‌گیرند، مهم این است که چگونه یاد می‌گیرند. اگر بچه‌ها انتقادپذیری، تنوع‌طلبی، اهل گفت‌وگو بودن، اهل تعامل و مشارکت بودن، نقدپذیری، خلاق بودن، نوآوری، صبوری و خطرپذیری را آموزش ببینند، اینها می‌توانند بعداً فرایند توسعه جامعه خود را سرعت ببخشند. چنین کودکانی بعداً تبدیل به کارآفرینانی در حوزه‌های گوناگون می‌شوند. بنابراین توسعه یعنی توانایی گفت‌وگو، توانایی همکاری جمعی، توانایی خطرپذیری، توانایی نقدپذیری و نظایر اینها. در واقع توسعه متکی به توانایی‌های اجتماعی و گروهی افراد است که به آن EQ یا هوش اجتماعی هم می‌گویند. در حالی که ما فکر می‌کنیم، اگر بر تقویت حافظه و استفاده بیشتر از بهره هوشی یعنی IQ متمرکز شویم، در آینده نیروی انسانی کارآمدتری داریم و توسعه می‌یابیم. توسعه به IQ زیاد نیازی ندارد برای توسعه نیازمند EQ هستیم.

### توسعه یعنی بلوغ ما با هم

توسعه از جنس تکامل طبیعی است، مثل بلوغ یک نوجوان است. شما اگر بخواهید بلوغ را به طور غیرطبیعی تسریع کنید به بدن آسیب وارد می‌شود و برخی از آن آسیب‌ها تا آخر عمر باقی می‌ماند. توسعه از جنس تکامل مغزی است در مقابل تکامل جسمی. اگر فقط به تکامل جسمی فرزندتان فکر کنید، اما نیازهای روحی وی برآورده نشود، یک انسان قدرتمند از نظر بدنی، اما مخرب از نظر شخصیتی پرورش خواهید داد. جامعه هم یک سیستم زنده است، حتی پیچیده‌تر از بدن انسان است و اگر در بلندمدت مسیر غلطی را برود، خیلی سخت و پرهزینه اصلاح خواهد شد. این اندیشه که گمان کنیم اگر خیابان، فرودگاه و کارخانه‌های مدرن تأسیس کنیم، توسعه یافته می‌شویم تصور غلطی است. به دیگر سخن، توسعه زمانی رخ می‌دهد که محدودیت‌های بیرونی، درونی شود. یعنی دیگر نیازی به کنترل‌های بیرونی نباشد، بلکه افراد «کنترل سرخود» شوند.

در واقع توسعه دو بُعد دارد: بعد مادی و رفاهی و بعد ذهنی و رفتاری. بعد مادی و رفاهی این است که جاده‌های مدرن بسازیم، اتومبیل خوب سوار شویم، موبایل و ماهواره و کولرگازی داشته باشیم. این بعد از توسعه مستلزم سرمایه‌گذاری اقتصادی است و وقتی رخ می‌دهد، می‌گوییم «رشد» یا «پیشرفت» کرده‌ایم و همان چیزی است که جامعه‌شناسان به آن «مدرنیزاسیون» یا نوسازی می‌گویند، اما برای ایجاد توسعه لازم است بعد ذهنی و رفتاری آن هم رخ دهد. همان چیزی که جامعه‌شناسان به آن «مدرنیت» یا نوگرایی می‌گویند. هر کشوری تا زمانی که منابعی رایگان مثل نفت دارد که به اقتصادش تزریق کند، می‌تواند بعد مادی توسعه یعنی رشد اقتصادی را افزایش دهد، اما به محض اینکه آن منابع رایگان نباشد، بعد مادی یک جایی متوقف می‌شود. اگر بعد ذهنی و رفتاری متناسب با بعد مادی و رفاهی ارتقا نیابد، برای تداوم رشد اقتصادی باید پی در پی از خارج از سیستم منابع تازه‌ای به آن تزریق کنیم. پس می‌توانیم بگوییم توسعه یک بعد مادی و رفاهی دارد که به آن بعد اقتصادی توسعه می‌گوییم و یک بعد ذهنی و رفتاری دارد که به آن بعد فرهنگی توسعه می‌گوییم. در بعد اقتصادی، توسعه نیاز به سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و در بعد فرهنگی، نیاز به سرمایه‌گذاری در حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی دارد. پس توسعه همه‌جانبه با انباشت انواع سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی رخ می‌دهد.

**ما در طول سالهای  
پس از جنگ تحمیلی،  
بر کمیت زندگی متمرکز  
شدیم و کیفیت آن  
را فراموش کردیم.  
توسعه را در رشد مادی  
و پیشرفت اقتصادی  
خلاصه کردیم و رفاه  
را به جای رضایت  
نشانیدیم. بر انباشت  
انبوه سرمایه های  
اقتصادی و تولید  
انبوه سرمایه انسانی  
دانش آموختگان  
عالی تأکید کردیم و از  
حفاظت از سرمایه های  
فرهنگی و اجتماعی  
خود غافل ماندیم.**

عین حال شما از نحوه رانندگی همشهریان خود یا از برگشت خوردن چک های خریداران محصولات خود یا از بی اخلاقی مکانیک و صافکار خودروی خود یا از رفتار همکارانتان بسیار ناراضی و نگران باشید. بنابراین شما رفاه دارید، اما رضایت ندارید.

به همین علت است که مثلاً هیچ آمریکایی تمایل ندارد از آمریکا به ایران مهاجرت کند، اما برعکس بسیاری از ایرانیان تمایل به مهاجرت به آمریکا دارند. در حالی که می توانند به راحتی در ایران درآمدهای بالا داشته باشند. اینان در ایران رفاه دارند، اما رضایت ندارند و در جست و جوی رضایت به آمریکا مهاجرت می کنند. برای جبران این نقیصه در سالهای اخیر اقتصاددانان شاخصی به نام «شادی ناخالص ملی» تعریف کرده اند، یعنی می گویند تولید ناخالص ملی هر کشور یا حتی درآمد سرانه هر کشور نشان دهنده شادی و رضایت مردمان آن کشور نیست. حتی ممکن است نشان دهنده رفاه هم نباشد. زیرا وقتی می گوئیم تولید ناخالص ملی ما بالا رفته است، ممکن است بخش زیادی از آن صرف هزینه های پزشکی، پرداخت حق الوکاله به وکلا، صرف رفت و آمد به دادگستری یا صرف تعمیر اتومبیل های تصادفی ما شود. بنابراین در مقابل بخشی از این درآمد ملی، رفاه، رضایت و شادی ایجاد نشده است. اینکه ما از لحاظ مقدار تولید ناخالص ملی خود رتبه ۲۰ دنیا را داریم اهمیت ندارد، مهم این است که ما در مقابل این تولید ناخالص ملی چه مقدار شادی ناخالص ملی ایجاد کرده ایم. در واقع با مسامحه می توان گفت شادی ملی شاخصی برای احساس سعادت آن جامعه است. شاخص عملیاتی و کاربردی که برای شادی ناخالص ملی تعریف کرده اند، ورزش عمومی و رواج هرگونه آیین های جمعی شادی آور است. جامعه ای که ورزش عمومی می کند یعنی شادی ملی آن بالاست.

### توسعه به مثابه آزادی

از نگاهی دیگر، توسعه یعنی توانایی یک ملت در تولید دو نوع آزادی: آزادی سلبی و آزادی ایجابی. «آزادی سلبی» وقتی است که ما محدودیت ها را نفی می کنیم، یعنی آزادی بی به دست می آوریم که ناشی از نفی محدودیت ها باشد. مثلاً وقتی فرد از زندان آزاد می شود، آزادی سلبی کسب کرده است، زیرا بندها و محدودیت ها برداشته شده است. وقتی آزادی بیان و مذهب داده می شود، آزادی سلبی به دست آمده

اگر سرمایه گذاری در بعد فرهنگی و اجتماعی توسعه رخ ندهد رشد بُعد اقتصادی توسعه بسیار پرهزینه خواهد بود. دقیقاً مانند وقتی که ما روی رشد بدن فرزندانمان خیلی برنامه ریزی و دقت کنیم، اما توجهی به رشد بعد ذهنی و رفتاری آنان نکنیم. در این صورت فرزندانمان کم کم دارای بدن هایی قوی و ورزیده می شوند، اما چون بعد ذهنی و رفتاری آنها رشد نکرده است از این بدن های قوی در جهت خشونت و آسیب به دیگران و بی قانونی استفاده می کنند. به تدریج که بدن فرزندانمان رشد می کند و قوی می شود باید ذهن آنها و عادت های رفتاری و فکری آنها نیز ارتقا یابد تا این بدن های قوی باعث آسیب به خودشان یا دیگران نشود. اگر همزمان با رشد بدنی، بعد ذهنی و رفتاری فرزندان ما رشد نکند و ارتقا نیابد، برای کنترل آنها نیازمند ایجاد محدودیت های بیرونی مانند دیوار و نرده و پلیس و انگشت نگاری و دزدگیر و دوربین و نظایر اینها هستیم، اما وقتی بعد ذهنی و رفتاری افراد همزمان با رشد بدنی شان رشد می کند، نیاز به خیلی از این ابزارهای کنترلی نیست. بنابراین در یک کلام می توان گفت توسعه به معنی ذهنی شدن و درونی شدن محدودیت ها در جامعه است. یعنی اگر محدودیت ها ذهنی شود، دیگر مثلاً برای کنترل رفتارهای رانندگی مردم نیازی نیست که از پلیس و نرده و بلوک بتنی و سرعت گیر... استفاده شود و بنابراین بخش بزرگی از هزینه هایی که برای این نظارت ها انجام می شود، دیگر لازم نخواهد بود. بنابراین وقتی بعد ذهنی و رفتاری توسعه رخ می دهد، زندگی اجتماعی و اقتصادی ما کم هزینه تر می شود.

### رفاه در برابر رضایت

بعد اقتصادی توسعه «رفاه» و بعد فرهنگی توسعه «رضایت» تولید می کند. وقتی رفاه و رضایت با هم به وجود آمد، احساس «سعادت» ایجاد می شود. بعد اقتصادی توسعه، رفاه به وجود می آورد، اما الزاماً رضایت به وجود نمی آورد. اکنون در جامعه انبوهی از کسانی هستند که مرفه هستند، اما احساس رضایت ندارند و حتی احساس باخت می کنند. پس توسعه احساس سعادت می آورد به شرطی که بعد اقتصادی که رفاه ایجاد می کند و بعد اجتماعی که رضایت ایجاد می کند با هم رخ دهد. شما ممکن است سوار یک خودروی بسیار پیشرفته باشید که خنک کننده مطبوع و کیسه های هوا برای امنیت شما داشته باشد یعنی شما دارای رفاه باشید، اما در



است، یعنی نفی نوعی محدودیت شده است. در آزادی سلبی، «فرصت»‌هایی به ما داده می‌شود. در مقابل آزادی‌هایی که به فرد «قابلیت» بدهد «آزادی ایجابی» است. مثلاً وقتی فرد از زندان آزاد می‌شود، آزادی سلبی کسب می‌کند، اما اگر پس از آزادی سواد نداشته باشد، سرمایه نداشته باشد و حرفه‌ای هم بلد نباشد هنوز هم برای او محدودیت وجود دارد؛ یعنی برای داشتن خیلی از شغل‌ها، قابلیت یا آزادی انتخاب ندارد. بنابراین امکان داشتن درآمد مناسب ندارد، بنابراین توان خرید یک اتومبیل پیشرفته را هم ندارد و اینها یعنی این فرد آزادی ایجابی ندارد.

یکی از نمونه‌های مهم این کمبود آزادی‌های ایجابی در ایران، آزادی‌های مربوط به زنان است. ما در تاریخ پس از مشروطیت خیلی از محدودیت‌ها را در مورد زنان کشورمان حذف کردیم. آنها از خانه‌ها بیرون آمدند، حق رانندگی، حق رأی، حق اشتغال مستقل از شوهر و نظایر اینها به آنها داده شد. آنها در این موارد آزادی سلبی کسب کردند، اما میزان مشارکت زنان ما در این یکصد سال خیلی بالا نرفت. در تمام هفتاد سال پس از مشروطیت تا انقلاب اسلامی میزان مشارکت زنان ایرانی به حدود ۱۳ درصد رسید. به همین ترتیب با گسترش شدید دانشگاه‌ها و پذیرش حجم انبوه زنان در دانشگاه‌ها در سالهای پس از انقلاب، در طول ۳۵ سال پس از انقلاب میزان مشارکت زنان تازه به ۱۵ تا ۱۶ درصد رسیده است. این نشانه این است که زنان ایرانی در طول این یکصد سال، آزادی سلبی کسب کرده‌اند، اما آزادی ایجابی به دست نیآورده‌اند، یعنی یا خودشان قابلیت‌های خود را برای رقابت با مردان و تسخیر فرصت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در کشور، بالا نبرده‌اند یا ساختارهای نهادی و حقوقی موجود اجازه نداده است تا آنها توانایی خود را برای کسب فرصت‌های تازه ارتقا دهند. بنابراین ممکن است در طول این سالها، رفاه زنان ایرانی افزایش یافته باشد، اما الزاماً رضایت آنها بالا نرفته است.

### غفلت از بعد فرهنگی توسعه

سیاست‌هایی که ما در سالهای پس از جنگ دنبال کردیم، بیشتر سیاست‌های معطوف به رشد اقتصادی و پیشرفت مادی بود. در سالهای پس از جنگ ما بر دو نوع سرمایه‌گذاری تأکید کردیم: اول سرمایه‌گذاری در حوزه‌های رفاهی و اقتصادی؛ یعنی برای گسترش زیرساخت‌های اقتصادی چقدر پول صرف کردیم، چقدر شهرک صنعتی تأسیس کردیم، چقدر سد و فرودگاه و راه ساختیم. در این سالها چه حجم عظیمی پول در خاک کردیم و پروژه‌های صنعتی و شهرک‌های صنعتی تأسیس کردیم، اما از آنها رضایت که بیرون نیامد هیچ، حتی درآمد و رفاهی هم که ایجاد کرد به اندازه مورد انتظار نبود. چرا؟ چون بلد نبودیم با هم همکاری کنیم، بلد نبودیم هم‌افزایی کنیم، بلد نبودیم نقد کنیم و نقد بپذیریم تا مدیریت را اصلاح کنیم. ما فقط نفت فروختیم و پولش را به صورت سرمایه‌گذاری در خاک کردیم. چقدر سوله‌هایی ساختیم که اکنون خالی‌اند. چقدر شهرک‌های صنعتی زدیم که اکنون راکد هستند.

تأکید دوم ما هم بر سرمایه‌گذاری در پرورش نیروی کار متخصص بود. یعنی بعد که دیدیم این رشد مادی و اقتصادی نیاز به نیروی انسانی دارد، شروع کردیم به گسترش شدید دانشگاه‌ها و تولید انبوه دانش‌آموخته‌های عالی. آنقدر دانشگاه ساختیم که امروز ۴۰۰ هزار صندلی اضافه بر نیاز داریم که خالی است و داوطلب ندارد. و امروز چند میلیون دانش‌آموخته بیکار هم داریم. بنابراین ما در حوزه اقتصادی و حوزه نیروی انسانی بر روی دو نوع سرمایه‌گذاری اقتصادی و انسانی (آموزش) به شدت تأکید کردیم، اما این حجم عظیم طرح‌ها و سرمایه‌انسانی که تربیت کردیم، نتوانست با خودش توسعه بیاورد. چرا؟ چون در انواع دیگر سرمایه، یعنی سرمایه‌های اجتماعی و سرمایه‌های فرهنگی سرمایه‌گذاری نکردیم و بنابراین بعد فرهنگی توسعه شکل نگرفت. در واقع به علت شکل نگرفتن بعد فرهنگی توسعه، بعد مادی آن تا جایی رشد کرد که پول نفت داشتیم و تزریق درآمد نفت به اقتصاد را داشتیم. به محض اینکه درآمد نفت کاهش می‌یافت، بعد مادی توسعه هم متوقف می‌شد.

### جمع‌بندی

ما در طول سالهای پس از جنگ تحمیلی، بر کمیت زندگی متمرکز شدیم و کیفیت آن را فراموش کردیم. توسعه را در رشد مادی و پیشرفت اقتصادی خلاصه کردیم و رفاه را به جای رضایت نشانیدیم. بر انباشت انبوه سرمایه‌های اقتصادی و تولید انبوه سرمایه‌انسانی (دانش‌آموختگان عالی) تأکید کردیم و از حفاظت از سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی خود غافل ماندیم. بنابراین در حالی که در طول سه دهه اخیر از نظر مقداری بیش از کل دوران پیش از آن انقلاب نفت فروختیم و فقط در ده ساله اخیر به اندازه کل دوران پیش از آن درآمد نفت کسب کردیم، رفاه ما تغییر محسوسی نکرد و رضایت یا کیفیت زندگی ما پس‌روی نیز کرده است. اکنون که فرایند تاریخی سقوط قیمت نفت آغاز شده است و دیگر از این پس از درآمدهای عظیم نفتی خبری نخواهد بود، چاره‌ای نداریم که مسیر خویش را اصلاح کنیم. انبوه سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و انسانی ما در سه دهه اخیر زمانی به نتیجه خواهد رسید و رفاهی درخور و رضایتی شایسته ایجاد خواهد کرد که به طور جدی برای بازسازی و سپس بهبود بعد فرهنگی توسعه اقدام کنیم. یکی از نخستین اقداماتی که لازم است نظام سیاسی برای اصلاح مسیر گذشته انجام دهد، برنامه‌ریزی و اقدام جدی برای توقف فرایند تخریب سرمایه اجتماعی کشور است و نخستین گام برای آغاز فرایند بهبود سرمایه اجتماعی، ایجاد فضای آشتی و وفاق ملی است. بازسازی فضای کشور و آماده کردن آن برای گسترش گفت‌وگو و تفاهم و همکاری ملی شرط لازم برای بازسازی سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی است و نقطه آغازین آن هم ایجاد فضای آشتی ملی و وفاق عمومی. یعنی بازسازی فضایی که پس از مناقشه انتخابات ۸۸ به شدت آسیب‌دیده و قطبی شده است.